

تبیین تطبیقی مداخله شورای امنیت و ناتو در بحران های کوزوو و لیبی

سید محمد طباطبایی^۱

نجمیه پوراسمعیلی*^۲

چکیده

یکی از مداخلات نظامی مهم که دارای بعد سیاسی و حقوقی بوده است و می باشد، مداخله نظامی ناتو در بحران کوزوو (۱۹۹۸) و لیبی (۲۰۱۱) می باشد. باتوجه به متفاوت بودن شورای امنیت و ناتو به عنوان دو نهاد بین المللی از یک سو و نیز مکمل یکدیگر بودن کارویژه های آنها به ویژه بعد از فروپاشی شوروی از سوی دیگر، سعی شده است در این نوشتار با رویکردی حقوقی-سیاسی، به مطالعه تطبیقی واکنش شورای امنیت و ناتو به دو بحران کوزوو (۱۹۹۸) و لیبی (۲۰۱۱) پرداخته شود. سؤالی که این نوشتار قصد بررسی و پاسخ به آن را دارد این است که با توجه به ملاحظات سیاسی و حقوقی، مداخله نظامی ناتو در کوزوو و لیبی در پرتو نقش شورای امنیت، از چه ویژگی خاص و منحصر به فردی برخوردار است؟ در پاسخ، با روشی تحلیلی- تاریخی استدلال می گردد که مداخله ناتو و شورای امنیت در دو بحران لیبی و کوزوو به لحاظ سیاسی مکمل و از ویژگی همپوشانی برخوردار است و به لحاظ حقوقی ناتو و شورای امنیت تأیید کننده و تقویت کننده مواضع همدیگر هستند. در واقع، ناتو به انجام مداخلات نظامی ای پرداخته است که یا شورای امنیت مجوز آن را داده و یا اینکه بعداً موفق به کسب تأیید شورای امنیت به عنوان پشتوانه حقوقی اقدام خود شده است. این وضعیت حاکی از این است که شورای امنیت و ناتو به لحاظ سیاسی و حقوقی در جهت تنگ تر شدن و عمیق تر شدن پیوندها حرکت می کنند.

واژگان کلیدی: ناتو، شورای امنیت، مداخله بشر دوستانه، مسئولیت حمایت، امنیت همکاری جویانه.

۱- استادیار گروه روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی

۲- دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی

* نویسنده مسؤل، ایمیل: Nj.poresmaili@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۱۶

فصلنامه سیاست جهانی، دوره چهارم شماره ۲ تابستان ۱۳۹۴، صص ۶۵-۹۹

در دوران جنگ سرد، رقابتهای شدید و چند بعدی دو ابرقدرت، شورای امنیت سازمان ملل را برای آن چه که تهدید کننده صلح و امنیت بین الملل بود، تقریباً به بن بست کشیده بود. با فروپاشی بلوک شرق و پیروزی بلوک غرب به رهبری ایالات متحده، انتظاراتی متفاوت از دوران جنگ سرد از سازمان ملل می رفت. در این بین سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) که در دوران جنگ سرد و در واکنش به تهدید شوروی شکل گرفته بود، پس از فروپاشی شوروی، به باز تعریف نقش، مأموریت ها و وظایف خود پرداخت که نقش، مأموریت ها و وظایف جدید ناتو در تطابق و همسویی با انتظاراتی بود که پس از فروپاشی شوروی از سازمان ملل می رفت. اینجا بود که همنوایی میان سازمان ملل و مشخصاً شورای امنیت از یک سو و ناتو از سوی دیگر شکل گرفت. این همنوایی از آن جهت بود که ناتو و اعضای آن پیروز جنگ سرد بودند و همین اعضای پیروز نه تنها به دنبال بازتعریف نقش ناتو بودند بلکه تلاش کردند با تعریف وظایف جدید، جایگاه ویژه ای برای سازمان ملل نیز باز کنند. این گونه بود که ناتو به تدریج به عنوان یک نهاد قدرتمند پشتیبان سیاست های سازمان ملل و مشخصاً شورای امنیت ظهور کرد. بر این اساس، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به مداخله نظامی در کشورهایی پرداخت که مجوز آن را یا از شورای امنیت می گرفت و یا آنکه مداخله ی آن بعداً مورد تأیید شورای امنیت قرار می گرفت. در این نوشتار، تلاش می شود که مداخله نظامی ناتو در کوزوو (۱۹۹۸) و لیبی (۲۰۱۱) در پرتو جایگاه حقوقی و سیاسی شورای امنیت مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. سؤالی که این نوشتار قصد بررسی و پاسخ به آن را دارد این است که با توجه به ملاحظات سیاسی و حقوقی، مداخله نظامی ناتو در کوزوو و لیبی در پرتو نقش شورای امنیت، از چه ویژگی خاص و منحصر به فردی برخوردار است؟ در پاسخ به این سؤال استدلال می گردد که مداخله ناتو و شورای امنیت در دو بحران لیبی و کوزوو به لحاظ سیاسی مکمل و از ویژگی همپوشانی برخوردار است اما به لحاظ حقوقی ناتو و شورای امنیت تأیید کننده و تقویت کننده مواضع همدیگر

هستند. این نوشتار در چند بخش سازماندهی شده است؛ در ابتدا به تبیین چارچوب نظری امنیت همکاری جویانه به منظور تبیین همکاری های ناتو و شورای امنیت در دو بحران لیبی و کوزوو پرداخته می شود و استدلال می گردد که چه منطقی (که این منطق در ابتدا سیاسی است)، این همکاری را توجیه می کند. در گام دوم نشان داده می شود آن منطق سیاسی که سبب همکاری نهادهایی مانند ناتو و شورای امنیت می شود، دارای مبنای حقوقی نیز هست و در منابع و اسناد حقوقی بین الملل هم یافت می شود. در گام سوم، با رویکردی مقایسه ای، نقش ناتو و شورای امنیت را در این دو بحران بر مبنای منطق سیاسی و حقوقی که مکمل و تأیید کننده همدیگر هستند، در ۱۵ محور مورد توجه و تحلیل قرار گیرد. در گام پایانی نیز تلاش می شود با رویکردی حقوقی - سیاسی از این نوشتار نتیجه گیری شود.

۱. چارچوب نظری: امنیت همکاری جویانه^۱

به باور ریچارد کوهن کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی که به دنبال همکاری با همدیگر به منظور کاهش احتمال کشمکش با شوروی و سپس روسیه هستند، تداعی کننده سبکی از همکاری می باشند که مدل امنیت همکاری جویانه نامیده می شود (Mihalka, 2001:34). مفهوم امنیت همکاری جویانه ابداع دوران پس از جنگ سرد نیست و در واقع ایمانوئل کانت این ایده را در اواخر قرن هجدهم در اثر «صلح دائمی» خود ارائه کرد (Cohen, 2001:3). اما در اوایل دهه ی ۱۹۹۰، به دنبال وقوع تحولات جدید و پیدایش نظم جهانی جدید بود که اصطلاح امنیت همکاری جویانه برای تبیین تحولات جدید به کار بسته شد. مفهوم امنیت همکاری جویانه برای اولین بار توسط کارل دوویچ مطرح شد (Mihalka, 2001: 37). دوویچ و همکاران وی دو نوع جامعه امنیتی را مطرح می کنند: یک جامعه امنیتی ادغام شده، که در آن واحدهای سیاسی مستقل قبلی، دست به تشکیل واحد یگانه ای زده اند که از حکومت مشترکی برخوردار است، و دیگری جامعه امنیتی کثرت گرا، که در آن هر یک از دولت ها استقلال حقوقی خود را حفظ می کنند (دوئرتی، فالتزگراف،

^۱. Cooperative Security

۱۳۸۴: ۶۷۳-۶۷۲). بنابراین امنیت همکاری جویانه، یکی از نتایج جامعه امنیتی مورد نظر کارل دوئیچ است. دولت های درون جامعه امنیتی با همدیگر در مواجهه با تهدیدات امنیتی در محیط اطرافشان همکاری می کنند. برخی از این همکاری ها در عرصه های سنتی می باشد. اما بسیاری از این همکاری ها همچون نهادینه تر شدن جامعه اروپایی جزء مسائل سنتی امنیت نیست و در قلمرو امنیت همکاری جویانه جای می گیرد (Mihalka, 2001: 38).

مدل ریچارد کوهن دارای چهار بعد متفاوت از همکاری می باشد. دو بعد از این چهار بعد به خوبی شناخته شده است اما کوهن دو بعد جدید به آن اضافه می کند و آنها را در ارتباط با همدیگر قرار می دهد. از این رو، مدل امنیت همکاری جویانه ی توسعه یافته تر در اینجا، چهار حوزه متحد المرکز و به طور مشترک مقوم همدیگر از امنیت را در بر می گیرد که عبارتند از: امنیت دسته جمعی^۱، دفاع دسته جمعی^۲، امنیت فردی^۳، ترویج ثبات^۴.

۱-۱. امنیت دسته جمعی

امنیت دسته جمعی، عبارت از التزام سیاسی و حقوقی دولت های عضو، به دفاع از تمامیت دولت های عضو درون گروه امضاء کنندگان پیمان می باشد. همچنین به تلاشی برای اطمینان از امنیت در درون گروهی از دولت های دارای حاکمیت تعریف می شود. این سیستم نگاهی به درون دارد.

اولین سازمان امنیت دسته جمعی مدرن، جامعه ملل بود که بعد از جنگ جهانی اول بنیاد نهاده شد. اعضای جامعه ملل به حمایت از همدیگر در مقابل تهاجم دولت های دیگر عضو جامعه ی ملل متعهد شدند. سپس سازمان ملل، سازمانی برای امنیت و همکاری در اروپا OSCE و ناتو نیز در این راستا و با این هدف ایجاد شدند (امینیان، ۱۳۸۶: ۱۷۲).

۱. Collective Security
 ۲. Collective Deafens
 ۳. Individual Security
 ۴. Promoting Stability

۲-۱. دفاع دسته جمعی

دفاع دسته جمعی، عبارت از تعهد همه ی اعضا به دفاع از همدیگر در مقابل تجاوزات خارجی می باشند که به خوبی شناخته شده و عموماً به راحتی فهمیده شده اند. بر خلاف نظام امنیت دسته جمعی، نظام دفاع دسته جمعی، نگاهی به بیرون دارد تا از اعضایش در مقابل تجاوز خارجی دفاع کند. سازمان های دفاع دسته جمعی در طول دوران جنگ سرد، توسعه پیدا کردند. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، اتحادیه اروپای غربی (WEU)^۱، سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (SEATO)^۲ و معاهده ورشو، بعد از پایان جنگ جهانی دوم بنیاد نهاده شدند (Cohen, 2001: 6).

۳-۱. امنیت فردی

در سال های اخیر پذیرفته شده است که اولین و اساسی ترین مبنای تأمین امنیت، امنیت انسانی است. امنیت فردی مترادف امنیت انسانی و حقوق بشر است. ریچارد کوهن معتقد است که امنیت فردی باید هسته و درونی ترین لایه ی هر ترتیبات امنیتی بین المللی همکاری جویانه و بادوام را شکل دهد. به این دلیل اعضای نظام امنیت همکاری جویانه باید در پذیرش ارزش های اساسی لیبرال-دموکراسی سهیم باشند. زیرا در لیبرال-دموکراسی است که به امنیت انسانی توجه می شود. امنیت فردی در مرکز هر نظام امنیت بین المللی واقعی قرار می گیرد که حول ایده های لیبرال دموکراسی ساخته می شود (Cohen, 2001: 7-8). البته باید اذعان نمود که این برداشت از امنیت فردی در مواردی به دست آویزی برای دخالت در امور داخلی دیگر کشورها تبدیل شده است.

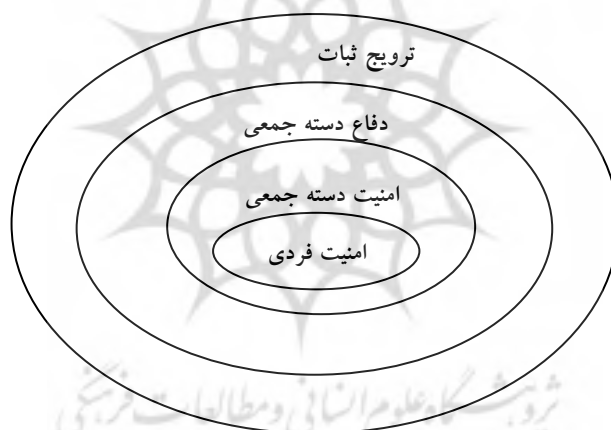
۴-۱. ترویج ثبات

ترویج فعال ثبات، دومین جزء جدید از امنیت همکاری جویانه، خارج از مرزهای دولت های شکل دهنده به نظام امنیت همکاری جویانه صورت می گیرد. بی ثباتی

۱. Western EUROPEAN Union (WEU)

۲. South East Asia Treaty Organization (SEATO)

در حوزه های خارج از نظام امنیتی همکاری جویانه ممکن است امنیت اعضای آن سیستم را تهدید کند و یا ممکن است آنها را به سمت تهدیدات جدی سوق بدهد. ثبات ممکن است در معرض خطر کشمکش بین دولت ها قرار بگیرد و یا ممکن است توسط خشونت گسترده بر علیه امنیت فردی، درون دولت های همسایه مانند آنچه که در کوزوو در سال ۱۹۹۸ و اوایل ۱۹۹۹ اتفاق افتاد، در معرض خطر قرار گیرد. این چهارمین و بیرونی ترین لایه مدل امنیت همکاری جویانه یعنی ترویج ثبات می باشد. عرصه چهارم که به ترویج فعال ثبات در حوزه هایی که بروز کشمکش می تواند امنیت مشترک اعضا را تهدید کند و آمادگی برای استفاده از ابزارهای سیاسی، اطلاعاتی، اقتصادی و در صورت نیاز اقدام نظامی اشاره دارد (ترویج ثبات) (Cohen, 2001: 9-10).



شکل ۱: امنیت همکاری جویانه و چهار عرصه

نظام امنیت همکاری جویانه باید در مرکز دولت های لیبرال دموکراتیکی قرار گیرد که از ارزش های مشترک خودشان طرفداری می کنند. ریچارد کوهن معتقد است که تنها دولت های لیبرال-دموکرات، می توانند با حمایت از حقوق بشر در حوزه های خودشان به همدیگر اعتماد کنند (پوراسمعیلی، ۱۳۹۰: ۱۷۰-۱۶۵).

۲. اهداف ناتو و چهار شاخصه امنیت همکاری جویانه

بر اساس اهدافی که ناتو در اساسنامه خود تعیین کرده است می توانیم اهداف آن را در ۴ شاخصه امنیت همکاری جویانه بدین صورت بگنجانیم؛

۱. امنیت فردی: (حفظ آزادی ملت های عضو، حفظ میراث مشترک و تمدن آنها که بر اصول دموکراسی استوار است، حفظ آزادی فردی و احترام به مقررات حقوقی، همکاری در عرصه های بشر دوستانه، آزادی اطلاع رسانی).

۲. امنیت دسته جمعی: (گسترش مشورت های سیاسی و تشویق دولت های عضو در حل مسالمت آمیز اختلافات و همکاری با یکدیگر، ایجاد تعادل اقتصادی و اجتماعی در میان اعضاء).

۳. دفاع دسته جمعی: (حمایت مشترک، مشورت و همکاری اعضاء با یکدیگر در صورت حمله نظامی خارجی به هر کدام از کشورهای عضو، بازدارندگی و حفظ قدرت نظامی کارآمد برای جلوگیری از تجاوز و اعمال زور در جهت دفاع از اعضاء و تضمین موازنه قدرت که ثبات، امنیت و اطمینان به دنبال آورد).

۴. ترویج ثبات: که شامل توجه به رفاه و ثبات در منطقه اروپا-آتلانتیک، حفظ امنیت، ثبات و پاسداری از صلح در مناطق پیرامونی، تقویت ثبات و امنیت در مناطق همسایه اروپا، مدیریت بحران ها و کمک به روند دموکراسی سازی، تداوم پذیرش اعضای جدید، پی گیری برنامه های مشارکت، همکاری و گفتگو با سایر کشورها، کنترل تسلیحات، خلع سلاح و عدم تکثیر، توسعه روابط جدید و تقویت همکاری در چارچوب شورای مشارکت ارو- آتلانتیک و... می باشد (پوراسمعیلی: ۱۳۹۰: ۱۱۲-۷۷).

۳. جایگاه امنیت همکاری جویانه در حقوق بین الملل

وظیفه ی حفظ صلح، واجد اهمیتی بنیادینی در منابع حقوق بین الملل و منشور ملل متحد می باشد. زیرا ملل متحد بدون حفظ صلح، در اجرای دیگر وظایفش ناکام خواهد ماند. به همین خاطر به جرأت می توان گفت که حفظ صلح نه تنها هدف

اصلی، بلکه فلسفه ی وجودی سازمان ملل متحد است (زمانی و منصوری لاریجانی، ۱۳۷۸: ۱۷-۱۶)؛ بر این مبنا، در ادامه تلاش می شود جایگاه هر یک از عناصر چهارگانه امنیت همکاری جویانه در حقوق بین الملل روشن گردد.

- امنیت جمعی و حقوق بین الملل

منشور ملل متحد، در حالی که از به کارگیری لفظ جنگ دوری می جوید، با ممنوع شمردن توسل به زور در روابط بین المللی و سپردن وظیفه ی اصلی حفظ صلح و امنیت بین المللی به شورای امنیت (ماده ۲۴)، به سوی پذیرش نظام امنیت جمعی گام برداشته است. منشور این اختیار را به شورای امنیت و نه کشورهای عضو، اعطا کرد تا وجود هر گونه تهدید صلح، نقض صلح یا اقدام به تجاوز را احراز کند (ماده ی ۳۹) و اقدامات لازم را مورد توجه قرار دهد. در مرحله ی نخست، شورای امنیت مصوبات خود را به شکل توصیه نامه و در مرحله ی دوم به شکل احکام لازم الاجرا صادر می کند که در این صورت، کشورها به موجب ماده ی ۲۵ منشور، مکلف به رعایت مقررات آن هستند (زمانی و منصوری لاریجانی، ۱۳۷۸: ۲۶).

اولین شرط اساسی تکوین این نظام، وجود «نیروی حافظ صلحی» است که باید از نیروهای نظامی متجاوز قدرتمندتر باشد (ماده ۴۳ منشور). دومین پیش شرط برای عملکرد مناسب و مؤثر نظام امنیت جمعی، وجود وحدت منافع سیاسی یا وفاق عام میان کشورهای عضو است (بند ۳ ماده ۲۷ منشور). شرط حقوقی نظام هم، ممنوعیت کلی استفاده از زور، مگر در صورت اجازه ی رکن مرکزی صالح این نظام می باشد. با اجتماع این شرایط، می توان به شکل گیری و مؤثر بودن چنین نظامی امید داشت. به واقع ایده ی عمومی که در مفهوم امنیت جمعی نهفته است، نهادینه کردن عدم توسل به زور و تقلیل موارد تمسک به خودیاری، به عنوان دستاویزی نارسا برای اجرای حقوق می باشد (شایگان، ۱۳۷۹، ۶).

پایان جنگ سرد اولین فرصت را در تاریخ سازمان ملل متحد برای اجرای تعهد اولیه ی ایجاد نهاد امنیت جمعی (ماده ی ۴۳ منشور) برای جامعه ی بین المللی فراهم آورد اما هنوز همبستگی بین المللی به میزان کافی در عملکرد نظام امنیت جمعی

ریشه ندوانده است و اقدامات سازمان ملل متحد کماکان به میل و اراده ی فردی دولت‌ها یا گروهی از آنها برای ارائه وسایل و امکانات لازم بستگی دارد (زمانی و منصورى لاریجانی، ۱۳۷۸: ۴۶-۴۵). در شرایطی که به علت اختلافات شدید میان اعضای دائم شورای امنیت، امکان هر گونه تصمیم‌گیری در زمینه ی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از شورا سلب و حفظ آن نظم جهانی که سازمان اساساً برای آن پی‌ریزی شده بود، از طرق‌های دیگر پی‌گیری می‌شود (شایگان، ۱۳۷۲: ۱۱): توسعه نقش مجمع عمومی، اعطای اختیارات به دبیرکل سازمان ملل و اجازه دادن به نهادهای منطقه‌ای برای فعالیت در مسیر اهداف منشور ملل متحد از جمله این روش‌ها است. بنابراین سازمان‌ها و ترتیباتی چون ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا و جامعه اقتصادی دولت‌های آفریقای غربی را، سازمان‌ها یا موافقتنامه‌های منطقه‌ای هستند که ذیل فصل هشتم منشور قرار می‌گیرند (توحیدی فرد، ۱۳۸۱: ۲۴۵).

در مورد استفاده ی شورای امنیت از سازمان‌های منطقه‌ای برای انجام اقدامات اجرایی مزایایی ذکر می‌شود، از جمله اینکه سازمان‌های منطقه‌ای با شرایط منطقه و روابط میان دولت‌های عضو آن آشنایی بیشتری دارند تا سازمان ملل متحد. بنابراین، آنها می‌توانند با کسب مشروعیت از شورای امنیت و درک شرایط منطقه‌ای، بهتر عمل کنند. به علاوه، اظهار نظر می‌شود که استفاده ی شورای امنیت از سازمان‌های منطقه‌ای برای اقدامات نظامی به جای روش استفاده از نیروهای دولت‌های عضو - مثل روشی که در جنگ خلیج فارس علیه عراق مورد استفاده قرار گرفت - وابستگی سازمان ملل متحد را به دولت‌های عضو کاهش خواهد داد (شایگان، ۱۳۷۹: ۲۴۴-۲۴۲).

- دفاع دسته جمعی و حقوق بین‌الملل

مواد ۳۹ تا ۴۳ منشور هم‌مبیین این مطلب است که تنها سازمان ملل متحد حق استفاده از نیروی نظامی را علیه دولت متجاوز دارد؛ گرچه در چهارچوب ماده ی ۵۱ منشور و حقوق بین‌الملل عرفی، حق هر دولت در توسل به دفاع مشروع در صورت وقوع

یک حمله ی مسلحانه علیه آن دولت محفوظ مانده است (زمانی و منصوری لاریجانی، ۱۳۷۸: ۲۸).

از طرف دیگر شناسایی حق دفاع جمعی از آن حیث استقلال نظام های منطقه ای را تأمین می نماید که در مواردی که شورای امنیت به دلیل استفاده ی یک عضو دائم از حق و تو قادر نیست اقدام جمعی لازم را به عمل آورد، نمی تواند مانع از دفاع جمعی منطقه ای گردد (شایگان، ۱۳۷۹، ۲۲۱).

- ارتقاء ثبات و حقوق بین الملل

از آن جایی که هدف اصلی سازمان ملل متحد که در منشور نیز ذکر شده تأمین صلح و امنیت بین المللی است. تمامی مواد منشور را نیز می توانیم در مسیر ایجاد ثبات و ارتقاء ثبات تفسیر نماییم از جمله ماده ۴۱ و ۴۲ منشور که برخورد مسالمت آمیز و قهرآمیز در مواجهه با تهدیدات را در جهت حل و فصل مسائل و تأمین صلح و امنیت بین المللی مدنظر دارد. همچنین بندهای ۲ و ۳ ماده ی ۱ منشور به آنگونه توسعه ی تدریجی روابط بین المللی اشاره دارد که منجر به کاهش علل و زمینه های وقوع جنگ یا تحکیم صلح جهانی خواهد شد و همان طور که از ماده ی ۵۵ منشور بر می آید، هدف، حصول این اهداف از طرق مسالمت آمیز بوده است (شایگان، ۱۳۷۲: ۵).

- امنیت فردی و حقوق بین الملل

تمام مواد منشور ملل و کنوانسیونهایی که در راستای حفظ حقوق بشر به هر نحو می باشد در این حوزه قرار می گیرند از این رو می توانیم حقوقی که مبین دفاع و تأمین حقوق بشر می باشد و همچنین اصل مداخله بشر دوستانه و نیز دکترین مسئولیت حمایت را نیز در این راستا تفسیر نماییم که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

- مداخله بشردوستانه

آنچه در ادبیات حقوق بین الملل، «مداخله بشردوستانه» نام گرفته است، توسل به قوای نظامی توسط نهاد حافظ صلح و امنیت بین المللی (شورای امنیت) در قالب فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد است که به جهت جلوگیری از نقض های

فاحش و گسترده حقوق بشر در داخل مرزهای ملی صورت می گیرد (رشیدی نژاد، ۱۳۸۶: ۱۰۳). بنابراین مداخله بشر دوستانه زمانی رخ می دهد که دولتی حقوق اولیه و اساسی بشر را به طور عمده، وسیع و مداوم نقض کرده باشد، به طوری که این نقض، وجدان بشریت را جریحه دار ساخته باشد (رشیدی نژاد، ۱۳۸۶: ۶۷-۶۶) و صلح و امنیت بین الملل را بر هم زده باشد (رشیدی نژاد، ۱۳۸۶: ۶۸). هدف اصلی مداخله ی بشر دوستانه جلوگیری از نقض شدید و گسترده ی حقوق و آزادی های اساسی انسانی است (عباسی، ۱۳۸۱: ۹۳). تصمیماتی که شورای امنیت در چارچوب فصل هفتم منشور می گیرد از دایره ی عدم مداخله در امور داخلی دولت ها بیرون است و از این رو اگر شورا نقض آشکار حقوق بشر در قلمرو دولتی را تشخیص دهد که صلح و امنیت بین المللی را تهدید کند، می تواند برای جلوگیری از آن دست به اقدامات لازم بزند (عباسی، ۱۳۸۲: ۴۹).

یکی از اقدامات مهم شورای امنیت در جهت تأمین حقوق بشر و تأمین صلح و امنیت بین المللی اقدامات نظامی، می باشد. اقدامات نظامی، تدابیر قهری مسلحانه هستند که به عنوان ضمانت اجرای مؤثر و واقعی در برابر «تهدید علیه صلح»، «نقض صلح» یا «عمل تجاوزکارانه» پیش بینی گردیده است. با توجه به مفهوم ماده ۴۲ ضمانت اجراهای نظامی در صورتی اجرا می شوند که عدم کفایت ماده ۴۱ در به کارگیری ضمانت اجراهای غیر نظامی ثابت شده یا مشخص شود که به کارگیری این ماده مثر نخواهد بود (رشیدی نژاد، ۱۳۸۶: ۷۸-۷۶). اقدامات شورای امنیت در زمینه ی مداخله بشردوستانه باید با شرایط زیر صورت گیرد:

۱. گستردگی نقض حقوق بشر به اندازه ای باشد که وجدان بشری را جریحه دار کند.
۲. هدف دخالت باید صرفاً بشردوستانه باشد بی آنکه این موضوع به سوی انگیزه ها و مقاصد غیر انسان دوستانه منحرف شود.

۳. باید تناسب میان دخالت و نقض گسترده ی حقوق بشر رعایت شود و در سنجش با دیگر موارد جایگزین، دخالت بشردوستانه مطلوب ترین نتایج را داشته باشد.

۴. استقلال و تمامیت ارضی دولت مورد مداخله حفظ شود.

۵. تا آنجا که امکان پذیر است رضایت دولت میزبان جلب شود. شماری معتقدند که در مواردی که دولت مورد مداخله بر اثر درگیری میان گروه های رقیب یا برخی رویدادها و بلایای طبیعی توان جلوگیری از درد و رنج انسان ها را ندارد، و نیز در مواردی که به علت فروپاشی جامعه ی مدنی، دولتی وجود ندارد که اعلام رضایت کند، ضرورت چندانی برای جلب رضایت آن نیست.

۶. دخالت نظامی آخرین راه حل باشد، یعنی پیشتر دیگر شیوه های مسالمت آمیز برای جلوگیری از نقض جدی حقوق بشر به کار گرفته شده باشد.

نویسندگان منشور خود برای پیشگیری از سوء استفاده و انحراف سازمان های منطقه ای و اجرای صلاحیت شورای امنیت در زمینه حفظ صلح و امنیت بین المللی، ماده ۵۴ را جهت تضمین و نظارت شورای امنیت پیش بینی کرده اند که طبق این ماده فعالیت هایی که به موجب ترتیبات یا مؤسسات منطقه ای برای حفظ صلح و امنیت بین المللی انجام می شود باید به طور کامل به اطلاع شورای امنیت برسد. عملکرد سازمان های منطقه ای در زمینه مداخلات بشردوستانه باید طبق ماده ۵۲ سازگار با اصول و اهداف ملل متحد بوده و مطابق ماده ۵۳ با مجوز صریح شورای امنیت صورت گیرد. اما بحران کوزوو و انجام عملیات ۷۸ روزه ناتو که بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفت، بحث هر گونه نظارت را از سوی شورای امنیت را با تردید مواجه کرد و دگرگونی بزرگی در چند و چون مداخله ی بشردوستانه پدید آورد (عباسی، ۱۳۸۹: ۳۲-۳۱).

- دکترین مسئولیت حمایت

دکترین «مسئولیت حمایت» به عنوان راه حلی در پاسخ به کاستی های نظام بین المللی در رویارویی با نقض فاحش حقوق بنیادین بشری، وارد ادبیات حقوقی شد.

هدف اساسی از این دکترین مقابله با نقض حقوق اساسی انسان ها در قلمرو یک کشور است و مهمترین تحول در این رابطه، مواردی است که دولتی به عللی چون اختلافات نژادی، قومی و مذهبی، از انجام وظیفه در حفظ حقوق شهروندانش ناتوان و یا مایل به انجام آن نیست که در این صورت، مسئولیت به جامعه ی بین المللی منتقل می گردد (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۱ و ZIFCAKT, 2012: 9-13). مفهوم «مسئولیت حمایت» بر مبنای نظریه جهانشمولی عدالت، حمایت از کرامت بشری و ارتقاء اخلاقیات در روابط بین الملل بنا شده است (قوام و روان بد، ۱۳۸۹: ۱۷۱). مسئولیت حمایت پیوند عمیقی با حقوق بین الملل بشردوستانه پیدا می کند (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۴).

در واقع کمیسیون بین المللی مداخله و حاکمیت دولتی در سپتامبر ۲۰۰۰ (قوام و روان بد، ۱۳۸۹: ۱۷۵-۱۷۴) با ابداع مفهومی به نام «مسئولیت حمایت»، تعریفی جدید و متفاوت از معنای سنتی حاکمیت ارائه داد. به عبارت دیگر، در جدال بین حاکمیت دولت ها و مداخلات بشردوستانه، گزارش مبسوط کمیسیون به روشنی بر اولویت داشتن دومی تأکید نمود. در واقع اگر از دیدگاه سنتی، حاکمیت دولت ها به عنوان امتیازی مطلق و غیر قابل تعرض تلقی می گردید، در معنای مورد نظر کمیسیون، حاکمیت نه به عنوان امتیاز بلکه به عنوان «مسئولیت» حمایت از حیات انسان ها تغییر پیدا کرد؛ مسئولیتی که در ابتدا بر عهده دولت مربوطه می باشد و در صورت عدم ایفای آن، بر عهده جامعه بین المللی قرار می گیرد (ن.کردونی و ر. کردونی، ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۰۴).

گزارش کمیسیون مذکور بیش از پیش مورد توجه واقع شد و تعریف جدیدی از مداخلات بشردوستانه در دستور کار جامعه بین المللی قرار گرفت. برخلاف گذشته که مداخله بشردوستانه صرفاً جنبه نظامی داشت، بر اساس ایده جدید، مسئولیت حمایت مجموعه اقدامات پیشگیرانه، دیپلماتیک، اقتصادی، آموزشی و بازسازی را شامل می گردید و مداخله نظامی به عنوان آخرین ابزار در نظر گرفته شده بود (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۲-۱۷۱).

بر اساس مفاد بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند اجلاس سران ۲۰۰۵ و مطابق گزارش دبیرکل در خصوص مسئولیت حمایت مورخ ۱۲ ژانویه ۲۰۰۹، مسئولیت حمایت بر سه ستون استوار است؛

۱. مسئولیت حمایتی دولت: «ستون اول عبارت است از مسئولیت دولت برای حفاظت از مردم چه اتباع کشور و چه دیگران، در برابر نسل کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی، جنایات علیه بشریت یا تحریک موارد فوق» (قوام و روان بد، ۱۳۸۹: ۱۷۸-۱۷۷) بنابراین مسئولیت حمایت به چهار جنایت محدود شده است که در قالب مسائل حقوق بشر قرار می گیرد.

۲. کمک های بین المللی و ظرفیت سازی: بان کی مون در گزارش خود به چهار شکل از کمک های بین المللی مطابق مفاد بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند اجلاس سران ۲۰۰۵ اشاره کرده است: الف) ترغیب دولت ها به انجام مسئولیت های ستون اول (بند ۱۳۸)؛ ب) یاری رساندن به دولت ها در اجرای این مسئولیت (بند ۱۳۸)؛ پ) یاری رساندن به دولت ها در ظرفیت سازی برای حمایت (بند ۱۳۹)؛ ت) یاری رساندن به دولت هایی که در آستانه وقوع بحران و مناقشه هستند (بند ۱۳۹) (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: قوام و روان بد، ۱۷۹:۱۳۸۹-۱۷۷).

۳. پاسخ قاطع و به موقع: اقدامات اجباری بین المللی شامل اقدامات پیش بینی شده در ماده ۴۱ (تحریم اقتصادی، تحریم تسلیحاتی و...) و در نهایت اقدام نظامی تحت ماده ۴۲ منشور سازمان ملل متحد (کاظمی و آقاعلیخوانی، ۱۳۹۲: ۵۱).

مهم ترین منتقدان مسئولیت حمایت معتقدند که مسئولیت حمایت به واقع نام دیگری برای مداخله بشردوستانه است. از دیدگاه نظری، تفاوت های جدی میان مسئولیت حمایت و مداخله بشردوستانه وجود دارد. تأکید بر ظرفیت سازی، بازسازی پسا مناقشه، مبحث پیشگیری و همچنین کمک های بین المللی به عنوان مهم ترین تمایزات میان دو مفهوم فوق مطرح هستند.

در جایی که دو مفهوم دارای نقطه اشتراک هستند، یعنی «پاسخ قاطع و به موقع» نیز می بایست به محدودیت های وارده بر مسئولیت حمایت اشاره داشت. بر مبنای

بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند اجلاس سران ۲۰۰۵ که تعریف رسمی موجود از مسئولیت حمایت است، موارد استناد به مسئولیت حمایت و همچنین نهاد تصمیم گیرنده در مورد اقدام های تنبیهی مشخص شده است، اما مداخله بشردوستانه شاهد چنین دقتی در تعریف نبود و علاوه بر این، توافق جمعی اولیه ای نیز در مورد آن صورت پذیرفته بود. به نظر می رسد مهم ترین دغدغه ها به معیار دوگانه قدرت های بزرگ در استفاده از اقدام نظامی جمعی و همچنین پتانسیل تفاسیر موسع باز می گردد. مداخله روسیه در گرجستان می تواند نمونه ای از این امر باشد (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

۴. بررسی تطبیقی عملکرد ناتو و شورای امنیت در بحران کوزوو و لیبی

با مطالعه ی تطبیقی نقش و عملکرد شورای امنیت و ناتو در مواجهه با دو بحران لیبی و کوزوو می توان نکات زیر را استنباط کرد؛

۱. در کوزوو با مسئله نسل کشی روبرو هستیم اما در مورد لیبی با نادیده گرفتن حقوق مردم در اعتراضات مسالمت آمیز و کشتار آنها مواجهیم؛ ریشه های منازعه کوزوو به سال ۱۹۸۹ باز می گردد که میلوشوویچ، رئیس جمهور یوگسلاوی، با پایان دادن به خود مختاری کوزوو، این استان را تحت کنترل مستقیم بلگراد درآورد. تنش ها به تدریج افزایش یافت و درگیری بین نظامیان و نیروهای پلیس صرب با آلبانی تبارهای کوزوو که در ۱۹۹۸ آغاز شد به مرگ هزاران آلبانی تبار کوزوو و اخراج بیش از هشتصد هزار نفر از مردم از خانه هایشان انجامید (خادمی، ۱۳۸۷: ۱۸۹).

در مورد بحران لیبی باید گفت که با آغاز خیزش مردمی در شمال آفریقا و تسری ناآرامی های جهان عرب از تونس و مصر به لیبی در فوریه ۲۰۱۱، به دلیل اعتراضات مردمی در خصوص وضعیت نامناسب سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و...، حکومت معمر قذافی دست به واکنش خشنوت بار و سرکوب شدید معترضان زد (کاظمی و آقاعلیخوانی، ۱۳۹۲: ۵۴). حملات نیروهای وفادار به قذافی با توسل به سلاح های سنگین و ادوات پیشرفته نظامی به مردم، خودداری آنها از توقف این حملات و

اظهارات قذافی مبنی بر اعدام هر کسی که اسلحه به دست گیرد، بستر لازم را برای واکنش جامعه بین المللی فراهم آورد (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

۲. هر دو بحران، طی بیانیه هایی و قطعنامه ها از سوی ناتو و شورای امنیت و سایر سازمان ها، تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی تلقی می گردد. از جمله درخصوص بحران کوزوو می توانیم به قطعنامه ۱۱۶۰ اشاره کنیم و در مورد بحران لیبی به قطعنامه های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ که در بند های بعدی به آن ها می پردازیم.

۳. در هر دو این بحران ها نقش سازمان های بین المللی و منطقه ای و شورای امنیت جهت پیشگیری از بروز بحران و حل مسالمت آمیز آن موفقیت آمیز نبود و صرفاً ابعاد مداخله و بازسازی را در هر دو این بحران ها موفقیت آمیز می بینیم که در ادامه به تشریح این بعد می پردازیم.

در پاسخ به بحران کوزوو، شورای امنیت در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۹۸، قطعنامه ۱۱۶۰ را در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد تصویب کرد. طبق این قطعنامه، یوگسلاوی مورد تحریم تسلیحاتی قرار گرفت. همچنین در آن، شورای امنیت از اعطای یک «خودمختاری اداری واقعی» در کوزوو با حفظ وابستگی به حاکمیت و تمامیت ارضی جمهوری فدرال یوگسلاوی حمایت کرد (نوازی و فرج زاده، ۱۳۹۰: ۲۲۶). این قطعنامه از تمام انواع خشونت و اعمال تروریستی انتقاد کرده و یوگسلاوی را مسئول ایجاد شرایط مناسب برای بازگرداندن آوارگان به خانه هایشان دانست (نوازی و فرج زاده، ۱۳۹۰: ۲۲۷). همچنین آوارگی این افراد مورد تأکید قطعنامه اخیرالذکر قرار گرفته و صراحتاً از آن به عنوان یک فاجعه ی انسانی که به تمام معنی تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی است، نام برده شده است (ممتاز و نجفی اسفاد، ۱۳۷۹: ۱۳۵). اما به دلیل عدم دست یابی به یک نتیجه منطقی و قانع کننده شورای امنیت دومین قطعنامه خود را در ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۸ به شماره ۱۱۹۹ صادر می نماید (ممتاز و نجفی اسفاد، ۱۳۷۹: ۱۳۳). این قطعنامه نیز مانند قطعنامه ۱۱۶۰ با تأکید بر احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی جمهوری فدرال یوگسلاوی، خواستار نوعی خودمختاری برای کوزوو بود (نوازی و فرج زاده، ۱۳۹۰: ۲۲۷). با

آغاز بمباران یوگسلاوی به وسیله ناتو، تلاش برای حل مسالمت آمیز این بحران ادامه یافت که از آن جمله می توان به طرح صلح کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل در نامه ای به اسلو بودان میلوشویچ رئیس جمهور یوگسلاوی، اشاره کرد. بلگراد طرح صلح پیشنهادی دبیرکل را نپذیرفت. در ۱۴ می ۱۹۹۹ شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه ۱۲۳۹ خواستار دسترسی سازمان ملل و دیگر نیروهای بشردوستانه فعال در کوزوو به دیگر بخش های جمهوری فدرال یوگسلاوی (صربستان و مونته نگرو) شد. این قطعنامه با ذکر موارد اشاره شده در قطعنامه های قبلی، بیشتر بر مسئله آوارگان تأکید داشت (مقتدر، ۱۳۷۸: ۲۴۲-۲۴۱). از جمله دیگر قطعنامه هایی که شورای امنیت درخصوص کوزوو منعقد کرد قطعنامه ۱۲۴۴ بود. پس از صدور قطعنامه ۱۲۴۴، کوزوو تحت اداره سازمان ملل قرار داشت و هیأت ناظر موقت سازمان ملل در کوزوو، اهداف و اولویت هایی نظیر تمرکز بر ارزش های اساسی شامل حقوق اقلیت ها، امنیت و حکومت قانون، احترام به مالکیت، حکومت دموکراتیک، تقویت اقتصاد و ایجاد فرصت های شغلی مناسب را در کوزوو مدنظر قرار داد (نوازی و فرج زاده، ۱۳۹۰: ۲۲۹-۲۲۷). همه ی این موارد ذکر شده سبب ارتقاء ثبات در یوگسلاوی و محیط پیرامونی اروپا از یک سو و تأمین امنیت فردی از سوی دیگر می گردد. همچنین متعاقب حملات هوایی ۷۸ روزه ناتو به یوگسلاوی، نیروی تحت رهبری ناتو به نام «کی فور»^۱ تحت مجوز و قطعنامه سازمان ملل و طبق موافقتنامه نظامی فنی بین ناتو و فرماندهان یوگسلاوی در کوزوو مستقر گردید تا صلح و ثبات را در این منطقه تثبیت کند (مدکالف، ۱۳۸۸: ۴۵).

در خصوص بحران لیبی، اولین واکنش شورای امنیت در تاریخ ۲۲ فوریه ۲۰۱۱ در قالب یک جلسه مشورتی غیر رسمی بود که در آن از دولت ها خواست به تعهدات مرتبط با مسئولیت حمایت عمل کنند (کاظمی و آقاعلیخوانی، ۱۳۹۲: ۵۷). همچنین شورای امنیت سازمان ملل با تصویب دو قطعنامه زمینه برای اقدامات بین المللی در حمایت از مردم و افراد غیر نظامی در برابر حملات نظامی نیروهای قذافی فراهم

۱. NATO-Led Kosovo Force (KFOR)

ساخت (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۸۰). شورای امنیت در قطعنامه ۱۹۷۰، با محکومیت حملات سیستماتیک علیه غیر نظامیان در لیبی از مواضع اتحادیه عرب، اتحادیه آفریقا و دبیرکل سازمان همکاری اسلامی در محکومیت نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بین المللی توسط حکومت لیبی استقبال کرد. با این حال نکته مهم در قطعنامه شورای امنیت تأکید صریح شورا بر مسئولیت حمایت حکومت لیبی درباره جمعیت خود بود. (UN Security Council a, 2011) قطعنامه ۱۹۷۰ در چارچوب فصل هفتم منشور و پس از شناسایی وضعیت لیبی به عنوان عامل به خطر انداختن صلح و امنیت بین المللی بود. در این قطعنامه ضمن اتخاذ تصمیماتی شورای امنیت به تحریم لیبی (از جمله تحریم تسلیحاتی و مسدود کردن دارایی های تعدادی از مقامات لیبی) (کاظمی و آقاعلیخوانی، ۱۳۹۲: ۵۷) پرداختند. شورای امنیت در گامی دیگر در راستای پیشبرد و ارتقاء دکترین مسئولیت حمایت، قطعنامه ۱۹۷۳ در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ را در خصوص اوضاع لیبی به تصویب رساند (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۸۳). این قطعنامه ضمن محکومیت اعمال خشونت آمیز در لیبی مجدداً و صراحتاً به «مسئولیت» حکومت لیبی در «حمایت» از جمعیت خود تأکید و تصمیماتی را اتخاذ می کند (UN Security Council b, 2011 and UN Security Council 2012). از دیگر قطعنامه های شورای امنیت در خصوص لیبی می توان به طور خلاصه به این موارد اشاره کرد؛ قطعنامه ۲۰۰۹ مورخ ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۱، که از نقش سازمان ها و ترتیبات منطقه ای استقبال کرد، شورای امنیت تصمیم گرفت که مفاد پاراگراف ۱۷ قطعنامه ۱۹۷۳ درباره منطقه پرواز ممنوع را لغو کند (UN Security Council c, 2011). این قطعنامه که بر مسئولیت حمایت و مداخله بشر دوستانه تأکید داشت، موجب مباحث زیادی درباره ی مشروعیت و قانونی بودن اقدام نظامی کشورهای مداخله کننده و به ویژه ناتو به وجود آورد (Rijke, 2014: 2-8).

قطعنامه ۲۰۱۶ مورخ ۲۷ اکتبر ۲۰۱۱، قطعنامه ۲۰۱۷ مورخ ۳۱ اکتبر ۲۰۱۱، که در آن درخواست از لیبی برای هماهنگی و همکاری نزدیک با سازمان ممنوعیت سلاح های شیمیایی و درخواست از سازمان های منطقه ای و بین المللی برای ارایه کمک های

ضروری به لیبی و دولت های منطقه شده است (کاظمی و آقاعلیخوانی، ۱۳۹۲: ۶۰-۵۹)، همچنین شورای امنیت در قطعنامه ۲۰۱۹، تصمیم گرفت به عملیات نظامی خود در لیبی پایان دهد. این شورا در ۲۳ اکتبر ۲۰۱۱، با توجه به اعلامیه آزادی دولت انتقالی لیبی و بهبود اوضاع در لیبی، پایان عملیات ناتو در لیبی را اعلام می کند (ن. کردونی و ر. کردونی، ۱۳۹۰: ۱۱۹). قطعنامه ۲۰۲۲ مورخ ۲ دسامبر ۲۰۱۱ که در آن تأکید بر نقش محوری سازمان ملل در دوران پس از منازعه و تأکید بر اهمیت نقش مأموریت حمایت سازمان ملل در لیبی شده است و قطعنامه ۲۰۴۰ مورخ ۱۲ مارس ۲۰۱۲ (کاظمی و آقاعلیخوانی، ۱۳۹۲: ۶۰-۵۹ و برای مطالعه بیشتر رجوع شود به Adams, 2012).

۴. نقش سازمان های منطقه ای و بین المللی در هر دو این بحران ها را شاهد هستیم هر چند درمورد بحران لیبی این مسئله مشهودتر می باشد که نشان از بین المللی شدن اصل حفظ حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه و تأمین صلح و امنیت بین المللی در چارچوب امنیت همکاری جویانه می باشد.

با آغاز بحران کوزوو و افزایش درگیری ها میان نیروهای صرب و ارتش آزادی بخش کوزوو، حل این مسئله در سطح بین المللی مطرح شد. در این راستا می توان به تشکیل گروه تماس بین المللی متشکل از کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا و روسیه اشاره کرد که در مواقع بحرانی تشکیل جلسه می داد. گروه تماس بین المللی برای حل این بحران موفق به امضای موافقتنامه هولبروک-میلوشویچ در اکتبر ۱۹۹۸ شد. ولی واقعه روستای راجاک پس از امضای این موافقتنامه، گروه تماس را مجبور به صدور طرحی ده ماده ای کرد که طبق ماده اول آن تصمیم گرفته شد تا ۶ فوریه ۱۹۹۹ به دو طرف درگیر مهلت داده شود تا گفتگوهای صلح را در رامبویه در حومه پاریس آغاز کنند. تمدید این مذاکرات تا ۱۵ مارس ۱۹۹۹ نتیجه ای در بر نداشت و به دلیل پافشاری یوگسلاوی بر حفظ تمامیت ارضی کشورش و عدم پذیرش استقرار نیروهای بین المللی در خاک کوزوو و اصرار آلبانیایی تبارها بر همه پرسی استقلال، پس از سه سال دوره خودمختاری کوزوو،

نتوانست به سرانجامی برسد. به این ترتیب با عدم پذیرش طرح صلح از سوی یوگسلاوی در دور دوم مذاکرات، نیروهای ناتو در ۲۴ مارس ۱۹۹۹ حملات هوایی خود را علیه این کشور آغاز کردند (نوازنی و فرج زاده، ۱۳۹۰: ۲۲۶-۲۲۵).

در خصوص بحران لیبی، ابتدا در فوریه ۲۰۱۱ کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل، مشاوران ویژه دبیرکل در امور مسئولیت حمایت و جلوگیری از کشتار جمعی و دبیرکل سازمان ملل متحد ضمن تقاضای توقف خشونت ها علیه تظاهرکنندگان، این اقدامات را از مصادیق جنایات علیه بشریت به شمار آوردند. در این راستا شورای حقوق بشر سازمان ملل طی جلسه فوق العاده ای در ۲۵ فوریه ۲۰۱۱ با اتخاذ تصمیماتی مهم، زمینه را برای اقدام شورای امنیت فراهم کرد (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۹-۱۷۸). علاوه بر شورای حقوق بشر، اتحادیه عرب، اتحادیه آفریقا و دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی نیز از شورای امنیت خواستند تا به وضعیت لیبی رسیدگی نماید. آنچه که در بحران لیبی شایان توجه است، تأثیرگذاری و نقش سازمان های منطقه ای است (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۷۹).

محوری ترین بحث قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت در خصوص بحران لیبی نیز، پاراگراف چهارم آن بود؛ آنجا که به همه دولت ها این اجازه داده شد تا تمام اقدامات ممکن را در حمایت از مردم غیرنظامی و مناطق غیرنظامی که مورد حمله قرار می گیرند، انجام دهند و شورای امنیت و دبیرکل را از اقدامات خود مطلع سازند. بر اساس این پاراگراف بود که ابتدا فرانسه و سپس بسیاری از کشورهای دیگر با ایجاد منطقه پرواز ممنوع در مرحله اول و حمله به تأسیسات و پایگاه های نظامی سرهنگ قذافی، به یک دخالت بشردوستانه نظامی دست زدند (ن. اکردونی و ر. کردونی، ۱۳۹۰: ۱۰۷). فرانسه به دلیل منافی که در لیبی داشت، در این زمینه پیشگام بود و نه تنها توانست دیگر اعضای اتحادیه اروپا را با خود همراه کند، بلکه نقش فعالی در شورای امنیت نیز به عهده گرفت (Lindström, Zetterlund, 2012: 17-19). همچنین شورای امنیت در این قطعنامه ضمن نفی هر گونه اشغال خاک لیبی توسط نیروهای

نظامی خارجی، دولت های عضو را مجاز می سازد تمامی اقدامات لازم را در قالب ملی یا از طریق سازمان های منطقه ای و یا دیگر ترتیبات به منظور حمایت از غیر نظامیان که در معرض تهدید قرار دارند، به مورد اجرا گذارند و به فوریت دبیرکل را از این اقدامات مطلع نمایند (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۸۴).

۵. مطالبه برای مداخله بین المللی در بحران لیبی از سوی سایر کشورها و سازمان های بین المللی و منطقه ای به نسبت بحران کوزوو بیشتر بود.

در خصوص بحران لیبی، اعلام مواضع سازمان های منطقه ای (از جمله شورای همکاری خلیج فارس، سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب، اتحادیه آفریقا) و سازمان های بین المللی و نیز درخواست از شورای امنیت برای عمل به وظایفش، عملاً زمینه را برای ورود شورا به ماده ۴۲ فراهم ساخت (کاظمی و آقاعلیخوانی، ۱۳۹۲: ۵۸).

۶. در هر دو این بحران ها پس از ناموفق بودن تلاش های مسالمت آمیز از سوی ناتو و سایر سازمان های بین المللی، ناتو به مداخله نظامی پرداخت.

ناتو در بحران کوزوو، در ابتدا تلاش های خود را بر حل مسالمت آمیز بحران استوار نمود. از این رو با محکوم کردن خشونت ها خواهان حفظ تمامیت ارضی یوگسلاوی از یک سو شد و بر رعایت حقوق مدنی و حقوق بشر برای ساکنان کوزوو از سوی دیگر تأکید کرد. همزمان با اقدامات ناتو، شورای امنیت نیز به صدور قطعنامه ها بر علیه صرب های یوگسلاوی اقدام کرد. قطعنامه هایی که عدم اجرای آن توسط دولت یوگسلاوی باعث مداخله ی نظامی ناتو و جنگ ۷۸ روزه آن شد (ممتاز و نجفی اسفاد، ۱۳۷۹: ۱۲۳). بنابراین چون دولت یوگسلاوی حاضر به رعایت قطعنامه های شورای امنیت (۱۱۶۰ و ۱۱۹۹) نشد، ناتو آمادگی خود را برای انجام عملیات نظامی در صورت مجوز شورای امنیت اعلام کرد. اما چون کاملاً مشخص شده بود که در صورتی که شورای امنیت قطعنامه ای را بر علیه دولت یوگسلاوی صادر کند که متضمن تهدید یا توسل به زور علیه جمهوری فدرال یوگسلاوی باشد با وتوی روسیه مواجه خواهد گشت ناتو بر مبنای اصل حقوقی مداخله بشر دوستانه

عملیات خود را در کوزوو آغاز کرد. در واقع با توجه به عدم رعایت قطعنامه های شورای امنیت توسط جمهوری فدرال یوگسلاوی، خطر بروز فاجعه ی انسانی، عدم صدور قطعنامه های دیگر از سوی شورای امنیت در ارتباط با عملیات قهر آمیز در اروپا و تهدید جدی صلح و امنیت منطقه، سولانا، دبیرکل وقت ناتو نتیجه گرفت که مبنای شرعی برای ناتو جهت تهدید و در صورت لزوم استفاده از زور وجود دارد (ممتاز و نجفی اسفاد، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

در خصوص بحران لیبی، پس از به نتیجه نرسیدن قطعنامه ی اولیه شورای امنیت و اقدامات مسالمت آمیز سایر نهادها و سازمان های بین المللی و منطقه ای، در پی تصویب قطعنامه دوم شورای امنیت (قطعنامه ۱۹۷۳)، دولت های غربی ابتدا به صورت مستقل و سپس در قالب ناتو به منظور حفاظت از منطقه «پرواز ممنوع» به حملات هوایی به تأسیسات و تجمعات نیروهای نظامی رژیم حاکم بر لیبی پرداختند (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۸۶-۱۸۵). قطعنامه ۱۹۷۳ مبنای حقوقی مداخله نظامی ناتو در لیبی قرار گرفت و مداخله نظامی ناتو در لیبی توسط ائتلافی از چندین کشور آغاز گردید. زیرا در آن بر ایجاد منطقه پرواز ممنوع در حریم هوایی لیبی به منزله یک عنصر مهم برای حفاظت از غیر نظامیان و همچنین ضرورت برقراری امنیت برای تحویل کمک های بشردوستانه تأکید شده بود. از این رو، ناتو مجری قطعنامه ایجاد منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی گردید (کاظمی و آقاعلیخوانی، ۱۳۹۲: ۵۱).

۷. مداخله نظامی در مواجهه با بحران کوزوو با توت روسیه مواجه گردید اما در مورد بحران لیبی وتویی صورت نگرفت.

۸. در مورد بحران کوزوو شورای امنیت نتوانست به قطعنامه ای جهت مداخله ی قهرآمیز برسد و صرفاً پس از عملیات ناتو، به نوعی آن عملیات را تأیید کرد. اما شورای امنیت در بحران لیبی بعد از ناموفق بودن اقدامات صلح آمیز به اقدام قهرآمیز متوسل شد و خود خواستار مداخله ناتو شد.

یک هفته پس از امضای موافقتنامه هالبروک-میلوشویچ در ۲۴ اکتبر ۱۹۹۸ قطعنامه بعدی شورای امنیت صادر شد. در این قطعنامه، شورای امنیت سازمان ملل، حضور

مستقیم ناتو در کوزوو را پذیرفت. در این قطعنامه نیز شورای امنیت مانند دو قطعنامه قبلی ضمن تأکید بر احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی یوگسلاوی، خواستار ایجاد یک جدول زمانبندی برای گفت و گوهای مربوط به خودمختاری کوزوو شد. سرانجام با قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت، در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۹ جنگ ناتو با یوگسلاوی پایان یافت. قطعنامه ی شورای امنیت که پس از قطع بمباران یوگسلاوی از سوی ناتو، با رأی ممتنع چین، به تصویب رسید اصول مورد نظر ناتو را (که توسط گروه هشت) تهیه شده بود، به تصویب رساند. در این قطعنامه از جمله یک نهاد اداری کشوری زیر نظر دبیرکل به وجود آمد تا اداره ی موقتی امور را به عهده بگیرد (مقتدر، ۱۳۷۸: ۲۴۲-۲۴۱).

اما در مورد بحران لیبی، شورای امنیت در قطعنامه ۱۹۷۳ ضمن نفی هر گونه اشغال خاک لیبی توسط نیروهای نظامی خارجی، دولت های عضو را مجاز می سازد تمامی اقدامات لازم را در قالب ملی یا از طریق سازمان های منطقه ای و یا دیگر ترتیبات به منظور حمایت از غیر نظامیان که در معرض تهدید قرار دارند، به مورد اجرا گذارند. اما آنچه که موجب تمایز تصمیمات مندرج شورای امنیت در بحران لیبی با مصوبات گذشته می گردد؛ این است که اولاً شورا با تصویب قطعنامه های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳، نخستین باری است که توسل به زور علیه یک دولت حاکم را به منظور حمایت از مردم و در رابطه با «حمایت انسانی» اجازه داده و ثانیاً در تمامی موارد قبلی، رضایت دولت ذی ربط یا میزبان صریحاً یا تلویحاً کسب گردیده بود، اما در قطعنامه ۱۹۷۳، شورای امنیت علی رغم رضایت دولت ذی ربط یعنی دولت لیبی، اقدام به تصویب آن نموده است. لذا چنین استنباط می شود که برخورد جامعه بین المللی در بحران لیبی، مبین رویکرد جدید و متفاوتی از سوی شورای امنیت در رابطه با مفهوم مسئولیت حمایت است (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۸۹-۱۸۸). البته در این خصوص که آیا دکترین مسئولیت حمایت می تواند به صورت یک هنجار بین المللی درآید یا نه با اختلاف نظرهایی روبرو است.

۹. شورای امنیت سازمان ملل متحد در تمامی قطعنامه ها و بیانیه های خود بر احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی یوگسلاوی تأکید کرد (نوازنی و فرج زاده، ۱۳۹۰: ۲۲۹-۲۲۷). شورای امنیت در خصوص بحران لیبی نیز این گونه تأکیدی را در قطعنامه های خود داشت.

۱۰. بحران کوزوو در قاره ی اروپا بروز نموده و چون ناتو یکی از اهداف اصلی خود را حفظ امنیت اروپا می داند لذا واکنش ناتو به آن سریع تر و شدیدتر صورت پذیرفت و منتظر کسب اجازه از شورای امنیت و همراهی سایر سازمان های منطقه ای و بین المللی نشد. اما لیبی در محیط پیرامون اروپا قرار دارد و واکنش به آن پس از کسب اجازه از شورای امنیت و توافق سایر کشورها صورت پذیرفت.

بحران کوزوو جزء آن دسته از بحران هایی بودند که به دلیل پیامد هایشان دارای تأثیراتی ویرای محدوده بحران بودند. بدین معنی که می توانستند محیط اطراف خود را نیز متأثر کنند بدین خاطر بود که بحران های بالکان امنیت اروپا را در معرض خطر قرار می داد و لذا ضرورت توجه به آن ها از جانب کشورهای عضو ناتو احساس شد. بدین خاطر می توان مداخله ناتو در کوزوو را نیز اقدامی در جهت ارتقاء و ترویج ثبات در مناطق پیرامونی اروپا و جلوگیری از نقض بیشتر حقوق بشر (امنیت انسانی) دانست (پوراسمعیلی، ۱۳۹۰: ۲۲۴-۲۱۷). لیبی نیز در محیط پیرامون اروپا قرار دارد بنابراین به نسبت واکنش ناتو به بحران کوزوو، واکنش به بحران لیبی دیرتر و پس از کسب مجوز از سوی شورای امنیت صورت پذیرفت هر چند که حفظ، ارتقاء و ترویج ثبات در محیط پیرامون اروپا برای حفظ صلح و امنیت در اروپا اهمیت دارد.

۱۱. عملیات ناتو در هر دو این بحران ها صرفاً براساس حملات هوایی صورت گرفت و از حملات زمینی و ورود سربازان به منطقه ی بحران به دلیل بالا بودن خطر تلفات نیرو خودداری شد.

۱۲. اقدام ناتو در بحران کوزوو بر اساس مداخله بشردوستانه توجیه شد و مداخله در لیبی بر اساس دکترین مسئولیت حمایت.

از جمله کسانی که در خصوص مداخله نظامی ناتو در بحران کوزوو به بحث پرداخت، آنتونیو کاسسه است. وی پس از حمله نظامی ناتو به کوزوو بدون مجوز شورای امنیت این ایده را مطرح می کند که شاید اقدام ناتو نشانه ای از ظهور دگرترین جدید در حقوق بین الملل باشد بر پایه ی این گرایش تازه در جامعه ی جهانی کاربرد نیروی نظامی حتی بی مجوز شورای امنیت، علیه کشوری که در قلمرو خویش دست به خشونت های گسترده بزند و شورای امنیت فاقد آمادگی لازم برای پاسخگویی مناسب باشد، بهره گیری از اقدامات متقابل قهرآمیز برای تحدید این خشونت ها مجاز خواهد بود و می تواند رفته رفته در چارچوب شرایط زیر مشروع شمرده شود:

۱. نقض سنگین و آشکار حقوق بشر در یک سرزمین که به از دست رفتن زندگی صدها و هزاران انسان بی گناه بینجامد و به گونه ای جنایت علیه بشریت شمرده شود، خواه به دست حکومت یا با پشتیبانی و چشم پوشی آن صورت گرفته باشد، یا در سایه ی به زانو در آوردن دولت نتوان از چنین کشتارهایی جلوگیری کرد.
۲. اگر جنایتها در حق بشریت، برآمده از آشوب در سایه ی یک دولت حاکم باشد، اثبات این نکته لازم است که دولت از پایان بخشیدن به این جنایت ها در مانده است و در همان حال از فراخواندن دیگر کشورها یا سازمان های بین المللی به گسیل نیرو به خاک خود برای مبارزه با یان جنایت ها سرباز می زند. اگر برعکس، حکومت در این جنایت ها دست داشته باشد، باید نشان داد که این حکومت پیوسته در همکاری با سازمان ملل متحد یا دیگر سازمان های بین المللی کوتاهی ورزیده یا به گونه ی نظام مند از اجرای درخواست ها، توصیه ها و تصمیم های چنین سازمان هایی خودداری کرده است.
۳. شورای امنیت به علت نرسیدن اعضا به توافق یا بهره گیری یک یا چند عضو دائم از حق وتو، از هر گونه اقدام قهری برای پایان بخشیدن به کشتارها ناتوان مانده باشد؛ در نتیجه از هر گونه اقدام کارساز خودداری و تنها به اظهار تأسف یا محکوم کردن کشتارها یا تهدید خواندن آن وضع برای صلح، بسنده کرده باشد.

۴. همه ی راه های صلح آمیز پیش از کاربرد زور پیموده شده باشد، ولی طرف های درگیر هیچ راه کاری را نپذیرفته باشند.

۵. گروهی از کشورها تصمیم گیرند تا با پشتیبانی یا دست کم عدم مخالفت اکثریت کشورهای عضو سازمان ملل متحد این خشونت ها را متوقف سازند.

نیروهای مسلح تنها برای پایان دادن به خشونت ها و کشتار و پاسداری حقوق بشر به کار گرفته شوند، نه برای رسیدن به هدفی فراتر از این. بی گمان به کار گرفتن نیروی نظامی می باید با ضروریات حقوق بشری در این زمینه همخوانی داشته باشد. هر چند روند خشونت و کشتار تندتر و سنگین تر باشد، پاسخ نظامی به آن نیز می تواند سخت تر و زودتر باشد. برعکس، در مورد بحران هایی که به آرامی پیش می رود و هنوز همه ی راه های مسالمت آمیز برای پایان دادن به آنها پیموده شده است، اقدام نظامی مجاز شناخته نمی شود (کاسسه، ۱۳۸۰: ۷۸).

به باور بسیاری، مبنای حقوقی اقدامات جامعه بین المللی در لیبی نیز، دکترین «مسئولیت حمایت» است (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۶۹). چنین استدلال می گردد شورای امنیت با پذیرش قطعنامه ۱۹۷۳ بر قصد این شورا در ایفای تعهداتش طبق دکترین مسئولیت حمایت تصریح نموده و با توجه به مفاد قطعنامه ۱۹۷۰ که با اتفاق آرای تمامی اعضای شورای امنیت صورت گرفت، مداخله و مشارکت جامعه بین المللی در این بحران واجد مشروعیت است. لذا اقدامات جامعه بین المللی در این رابطه، مؤید پذیرش و شناسایی این دکترین توسط جامعه بین المللی و نقی تئوری حاکمیت مطلق دولت ها در اقداماتشان در درون مرزهای ملی آنها به ویژه در موارد نقض شدید حقوق بنیادین افراد و کشتار غیرمسئولانه مردم می باشد (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۸۶).

۱۳ در قضیه لیبی میتوان صرفاً به دو استراتژی «مداخله و بازسازی» در چارچوب دکترین مسئولیت حمایت اشاره داشت. چرا که اقدامات مرتبط با استراتژی «پیشگیری» پیش بینی و محقق نگردید و همین امر منجر به بروز بحران در لیبی شد. البته تحقق دو استراتژی مداخله و بازسازی نیز به معنای اهمیت یکسان آنها در نزد

جامعه بین المللی نبوده است. به عبارت دیگر در قضیه لیبی اجرای استراتژی «مداخله» پررنگ تر از «بازسازی» بوده است. با این حال در پاسخ به بحران لیبی بر اساس اقدامات سازمان های منطقه ای و بین المللی و نیز اجازه قانونی شورای امنیت سازمان ملل ۴ دسته اقدامات سیاسی - دیپلماتیک، اقتصادی - اجتماعی، حقوقی - نهادی و امنیتی صورت گرفت (کاظمی و آقاعلیخوانی، ۱۳۹۲: ۶۳-۶۲).

۱۴. مداخله ناتو بی مجوز سازمان ملل، احتمال ظهور استثناء سومی بر اصل عدم توسل به زور ایجاد کرد که با بحث و بررسی های زیادی مواجه شد، یعنی عملیات ناتو در کوزوو بدون توجیه حقوقی بود و پس از عملیات به دنبال توجیه حقوقی برآمدند اما مورد لیبی مداخله بر اساس اصل حقوقی «مسئولیت حمایت» صورت گرفت که از سال ۲۰۰۰ این اصل مطرح می شد.

در قطعنامه ی ۱۲۴۴ شورای امنیت در خصوص بحران کوزوو، دو نکته بیش از همه جلب توجه می کند. اولاً شورای امنیت اقدام ناتو را محکوم نمی کند. ثانیاً اهداف جنگی ناتو مصوب نوامبر ۱۹۹۸ در کنفرانس ۷ کشور عضو سازمان امنیت و همکاری اروپا با ناتو را تصویب کرده و ضمیمه این قطعنامه میسازد. بنابراین نه تنها سیاست های مداخله جویانه نظامی ناتو محکوم نمی شود بلکه اهداف جنگی آن ضمن تأیید به عنوان ضمیمه قطعنامه قرار گرفت. با حصول چنین نتیجه ای پاره ای از دول و حقوقدانان عقیده دارند که با صدور چنین قطعنامه ای شورای امنیت بر اقدامات قهرآمیز، بمباران های ۷۸ روزه و توسل به زور ناتو مهر تأیید زده است. بنابراین از آنجایی که هیچ نهاد بین المللی دیگری نیز عملکرد ناتو را محکوم نکرد بیم آن می رفت که ما شاهد یک قاعده ی عرفی در جهت تکوین استثناء سومی بر اصل عدم توسل به زور باشیم (ممتاز و نجفی اسفاد، ۱۳۷۹: ۱۴۶).

۱۵. در هر دو این بحران ها آمریکا از پذیرش نقش رهبری عملیات ها خودداری کرد.

علاوه بر این که آمریکا در بحران کوزوو نقش رهبری عملیات ها را نپذیرفت، در خصوص بحران لیبی نیز، تا قبل از طرح درخواست های سازمان های منطقه ای و

بین المللی، آمریکا به دلایل چندی از قبیل نگرانی از عکس العمل کشورهای عرب منطقه و فقدان وجود یک استراتژی روشن برای خروج از بحران، تمایل چندانی برای مداخله در لیبی و مشارکت در عملیات نظامی نداشت، اما پس از تغییر نظر دولت اوباما متعاقب فشارهای اتحادیه عرب و دیگر سازمان های منطقه ای، واشنگتن تلاش گسترده ای جهت ترغیب اعضای شورای امنیت به پذیرش این قطعنامه به عمل آورد، عاملی که در رابطه با آرای دو کشور روسیه و آفریقای جنوبی دارای اهمیت ویژه ای است (داداندیش، ۱۳۹۱: ۱۸۳). در مورد نقش آمریکا در عملیات نظامی ناتو در لیبی باید گفت که هر چند آن کشور از پذیرفتن فرماندهی عملیات نظامی خودداری نمود لیکن از مهم ترین تأمین کنندگان مالی و حمایت کنندگان اصلی عملیات نظامی ناتو در لیبی به شمار می رفت (معاونت پژوهش های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۲).

۱۶. در هر دو این بحران ها پس از مداخله ناتو اعتراضات از سوی روسیه به دلیل نقض حقوق بشر و کشتار غیر نظامیانی که به دلیل حملات هوایی ناتو انجام گرفت بود، صورت گرفت اما این اعتراضات به جایی نرسید.

روسیه سعی بر این داشت که قطعنامه ای را در شورای امنیت به تصویب درآورد که عملیات ناتو در کوزوو را به دلیل مغایرت با منشور ملل متحد (بند ۴ ماده ۲، عدم توسل به زور) محکوم نماید که موفق نشد (ممتاز و نجفی اسفاد، ۱۳۷۹: ۱۴۲).

در خصوص بحران لیبی نیز، کشورهای نظیر روسیه، چین، هند، برزیل و آفریقای جنوبی بطور مکرر ناتو را به سوء استفاده از مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد (قطعنامه ی ۱۹۷۳) در مورد محافظت از غیرنظامیان، در جهت پیگیری مساله تغییر رژیم لیبی (Bellamy, 2011: 20-24) از طریق ارائه کمک به نیروهای انقلابی آن کشور متهم نموده اند (معاونت پژوهش های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۲).

نتیجه گیری

در بحران کوزوو، ناتو و دول غربی عضو آن، بر اساس مدل امنیت همکاری جویانه، به مقوله ی ثبات و امنیت فردی اهمیت دادند. بی ثباتی ناشی از بحران کوزوو به تهدیدی برای ثبات محیط پیرامونی اروپا تبدیل شده بود و بیم گسترش آن نیز می رفت، از طرفی شکل گیری چنین بی ثباتی ای در محیط پیرامونی اروپا ناشی از نقض حقوق انسانها و لذا تهدید برای امنیت فردی در کوزوو بود. بدین خاطر، دول غربی به وجود پیوند میان امنیت فردی در کوزوو و ایجاد ثبات در محیط پیرامونی خود آگاه بودند، به گونه ای که رعایت امنیت فردی در کوزوو توانست مبنایی برای ایجاد ثبات در کوزوو و به تبع آن در محیط پیرامونی اروپا باشد. پس به لحاظ منطق سیاسی، اهمیت امنیت فردی و ثبات دو موتور محرکه ای بودند که سبب همکاری اعضای ناتو با یکدیگر و نیز همکاری ناتو با شورای امنیت شد.

منطق سیاسی فوق دارای مبانی حقوقی نیز می باشد. بدین معنی که امنیت فردی با اسناد و معاهدات مربوط به حقوق بشر گره خورده و سازمان ملل نمی توانست در قبال آن بی تفاوت باشد. منظور حفظ حقوق بشر و در صورت لزوم امکان مداخله بشردوستانه می باشد. از طرفی وجود بی ثباتی در کوزوو و به تبع آن محیط پیرامونی اروپا نیز می توانست ذیل فصل هفتم منشور ملل قرار گیرد و به عنوان تهدیدی برای صلح و امنیت بین الملل در نظر گرفته شود. بدین خاطر بود که در بحران کوزوو اگرچه منطق سیاسی دلیل اصلی مداخله ناتو بود، اما این منطق سیاسی چون از مبانی حقوقی برخوردار بود، لذا ظرفیت تبدیل شدن به یک منطق حقوقی را نیز داشت و این گونه نیز شد. بدین معنی که مداخله ناتو مورد تأیید شورای امنیت قرار گرفت و از طرفی زمینه را برای طرح مباحث جدیدی در حقوق بین الملل فراهم کرد که طرح دکترین «مسئولیت حمایت» از جمله ی آن است. لذا می توانیم بگوییم که منطق سیاسی مداخله در کوزوو در قالب و شکل یک منطق حقوقی به تدریج متولد شد و

مداخله ناتو در لیبی بر اساس این منطق حقوقی (دکترین مسئولیت حمایت) صورت گرفت.

در بحران لیبی آنچه که در ابتدا مبنای مداخله نظامی قرار گرفت منطق حقوقی تحت عنوان دکترین حمایت بود که شرح آن در این نوشتار رفت. اما آنچه که باعث شد این منطق حقوقی به آسانی عملیاتی شود و توسط ناتو مورد بهره برداری قرار گیرد این بود که تأیید کننده و تقویت کننده منطق سیاسی مداخله بود. مداخله نظامی در لیبی اگر چه بر مبنای توجیه حقوقی صورت گرفت اما این توجیه حقوقی در دل خود توجیه سیاسی را نیز داشت. بدین معنی که دلیل اصلی مداخله ناتو ناشی از نگرانی از گسترش بی ثباتی در مدیترانه و گسترش نفوذ گروه های بنیادگرا در شمال آفریقا در اثر نبود دولت بود. از آنجا که بی ثباتی شکل گرفته در این مناطق ناشی از نقض امنیت فردی بود، لذا غرب راغب به مداخله نظامی بود. پس مداخله نظامی ای که بر مبنای منطق حقوقی صورت گرفت در بطن خود منطق سیاسی را داشت که همان اهمیت ثبات و امنیت در مدیترانه و منفعت مشترک اعضا در آن بود.

منابع

الف- فارسی

- امینیان، بهادر (۱۳۸۶) آمریکا و ناتو (پایایی و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا)، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).
- پوراسمعیلی، نجمیه (۱۳۹۰) چتری برای امنیت اروپا: ناتو یا ای اس دی پی؟، تهران: انتشارات سلمان آزاده، مرکز بین المللی مطالعات صلح.
- توحیدی فرد، محمد (۱۳۸۱) ضمانت اجراهای کیفری منشور ملل متحد، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- خادمی، غلامرضا (۱۳۸۷) ناتو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی از تأسیس تا گسترش، تهران: اندیشه سازان نور.
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۴) نظریه های متعارض در روابط بین الملل، وحید بزرگی، علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.

زمانی، سید قاسم و منصوری لاریجانی، اسماعیل (۱۳۷۸) نظام امنیت جمعی و سازمان ملل متحد و تجاوز رژیم عراق به جمهوری اسلامی ایران، تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس، مدیریت ادبیات و انتشارات.

شایگان، فریده (۱۳۷۹) شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین المللی، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

شایگان، فریده (۱۳۷۲) عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

کلپار، کلودآلبر (۱۳۷۱) سازمان های بین المللی، هدایت الله فلسفی، تهران: نشر فاخته.

مدکالف، جنیفر (۱۳۸۸) (ناتو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) گذشته، حال و آینده، عسگر قهرمانپور بناب، تهران: انتشارات خرسندی.

وزارت امور خارجه (۱۳۸۶) سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

سیمیر، رضا و قربانی، وحید (۱۳۹۱) کاربست دکترین مسئولیت حمایت در بحران لیبی، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال سوم، شماره اول، ۸۳-۱۰۱.

داداندیش، پروین (بهار ۱۳۹۱) «تحولات لیبی و دکترین مسئولیت حمایت»، فصلنامه راهبرد سال بیست و یکم، شماره ۶۲.

رشیدی نژاد، زینب (۱۳۸۶) «موازن و مرزهای مداخله بشردوستانه در رویه شورای امنیت»، مجله حقوقی، نشریه مرکز امورحقوقی بین المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری، شماره سی و هفتم.

عباسی، مجید (بهمن و اسفند ۱۳۸۹) «دگرگونی مفهوم مداخله بشردوستانه در هزاره نو»، مجله سیاسی اقتصادی، شماره ۲۸۲-۲۸۱.

عباسی، مجید (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱) «مداخلات بشر دوستانه و تحدید حاکمیت ملی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۷۵ و ۱۷۶.

عباسی، مجید (مهر و آبان ۱۳۸۲) «نقش و جایگاه سازمان ملل متحد در اجرای مداخلات بشردوستانه»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۹۳ و ۱۹۴.

قوام، عبدالعلی و روان بد، امین (تابستان ۱۳۸۹) «مفهوم مسئولیت حمایت: ارزیابی نقش غرب- جنبش عدم تعهد در شکل گیری هنجار جهانی»، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۵.

کاسسه، آتونویو (مهر و آبان ۱۳۸۰) «مشروعیت بین المللی اقدامات بشردوستانه قهر آمیز در جامعه جهانی»، جعفر سروی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره های ۱۷۰-۱۶۹.

کاظمی، علی اصغر و آقاعلیخوانی، مهدی (تابستان ۱۳۹۲) «ارزیابی کاربرد دکترین مسئولیت حمایت در مداخله بشردوستانه (مورد بحران لیبی)»، فصلنامه مطالعات بین المللی (ISJ)، سال دهم، شماره ۱.

کردونی، ندا و کردونی، روزبه (پاییز ۱۳۹۰) «بحران لیبی و اقدامات شورای امنیت»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره سوم.

مقتدر، هوشنگ (تابستان ۱۳۷۸) «مداخله انسان دوستانه: مورد کوزوو»، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، ویژه اروپا (۱).

ممتاز، جمشید و نجفی اسفاد، مرتضی (۱۳۷۹) «بررسی بحران کوزوو و حقوق بین الملل»، دیدگاه های حقوقی، شماره ۱۷ و ۱۸.

نوازنی، بهرام و فرج زاده، سکینه (پاییز ۱۳۹۰) «شورای امنیت سازمان ملل متحد و تعارض اصل حق تعیین سرنوشت ملت ها با اصل حق حاکمیت ملی: مورد کوزوو»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره چهارم.

منابع اینترنتی

تقفی عامری، ناصر (۱ آبان ۱۳۹۲) «"ناتو" در عرصه ای جدید: عملیات نظامی در لیبی»، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت پژوهش های سیاست خارجی.

ب- انگلیسی

Cohen, Richard (2001) "Cooperative Security: From Individual Security to International Stability", In: Cohen, Richard and Mihalka, Michael, Cooperative Security: New Horizons for International Order, (Deutschland: the Marshall Center papers, No.3).

Mihalka, Michael (2001) "Cooperative Security: From Theory to Practice", In: Cohen, Richard and Mihalka, Michael, Cooperative Security: New Horizons for International Order, (Deutschland: the Marshall Center papers, No.3).

ZIFCAK. SPENCER (2012) THE RESPONSIBILITY TO PROTECT AFTER LIBYA AND SYRIA, Melbourne Journal of International Law, Vol 1.

United Nations The Security Council (2011) "Resolution 1970 (2011) Adopted by the Security Council at its 6491st meeting, on 26 February 2011", S/RES/1970, United Nations.

UN Security Council, Security Council Resolution 1973 (2011) on the situation in the Libyan Arab Jamahiriya, 17 March 2011, UN Doc. S/RES/1973(2011).

United Nations The Security Council (2011), "Resolution 2009 (2011) Adopted by the Security Council at its 6620th meeting, on 16 September 2011", S/RES/2009 , United Nations.

UN Security Council (2012), Note by the President of the Security Council, 20 March 2012, S/2012/163.

Rijke. Niels (2014) "INTERVENTION IN LIBYA: A CRIME OF AGGRESSION?", international crimes database.

Lindström, Madelene, Zetterlund. Kristina (2012), "Setting the Stage for the Military Intervention in Libya", Decisions Made and Their Implications for the EU and NATO, Försvarsdepartementet/Ministry of Defence.

Bellamy. Alex J. "The Responsibility to Protect and the Problem of Regime Change" (2011) In G. Weiss. Thomas and et.al (2011) The Responsibility to Protect: challenges & opportunities in light of the Libyan intervention, e-International Relations.

Adams. Simon(2012) Libya and the Responsibility to Protect, Global Centre for the Responsibility to Protect Occasional Paper Series, No. 3, October 2012.